

فزونى استرآبادى تاريخ‌نگار قرن يازدهم هجرى

پروفيسور ريحانه خاتون^۱

شهر كهن استرآباد در شمال سلسله جبال البرز و در جنوب دريآى خزر واقع است و اسم قديمى آن استرك بود. شهرستان گرگان كنونى قسمتى از ولايت قبلى استرآباد است. طبق روايتى يزيد بن مهلب فرمانده سپاه سليمان اموى، استرآباد را در جآى قصبه استرك بنا كرد، از اين جهت به نام قبلى خوانده شده. ابوالفدا مورخ و جغرافى‌دان ملقب به عمادالدين و نويسنده كتاب «المختصر فى تاريخ البشر» استرآباد را از نام شخصى موسوم به استر ماخوذ مى‌داند. مولف جامع‌الانبيا اصل آن را استارا نام زوجه شاهزاده كيخسرو مى‌گويد^۱. شهرستان گرگان را تا اويل سلطنت پهلوى استرآباد مى‌ناميدند^۲. در دوره صفوى اين شهر چندين بار به تاراج رفت. در عهد نادر شاه گردآگرد آن شهر ديوار بلندى ساخته شد. در ابتداى دوره قاجار تبديل به يك قلعه مستحكم شد. در زمان قديم اين شهر بزرگ حساب مى‌شد و بازاری بزرگ براى تجارت هم بسيار معروف بود. اين شهر دو بندرگاه گز و بندرشاه دارد. بناهاى تاريخى بزرگ اين شهر عبارت‌اند از مسجد جامع، بقعه امامزاده نور، بقعه روشن‌آباد، برج رادكان، تورنگ تپه، شاه تپه و آبان تپه^۳.

♦ استاد و رئيس اسبق گروه فارسى دانشگاه دهلى، دهلى.

۱. معين، ج ۵، ص ۱۳۵؛ سفرنامه مازندران، رابينو، ص ۷۱-۷۲، (انگليسى).

۲. لغت‌نامه دهخدا، ص ۲۱۴۳؛ معين، ج ۶، ص ۱۶۹۱.

۳. معين، ج ۶، ص ۱۶۹۱؛ تذکره ميخانه، ص ۴۴۴.

این همان استرآباد^۱ است که علما و فضلا و شعرا و مورخانی مانند تسلی استرآبادی، روغنی، زمانی، علی گل، فهمی، قسمتی، لقایی، مرادی، مصلح، مقیم، ناطقی، همایی، یوسف اصم، میر جمال‌الدین محمد صدر استرآبادی و غیرهما به طرف هندوستان رخ نمودند، بعضی‌ها هند را این قدر پسندیدند و دوست داشتند که همین جا ماندند و مسکن اصلی خود اختیار کردند و تا آخر عمر هند را وداع نگفتند و بعضی‌ها را آب و هوای هند موافق نیامد و به وطن خود بازگردیدند. این همان استرآباد است که از این شهر دو شخصیت معروف در زمینه ادب ظاهر شدند، یکی ابوالقاسم فندرسکی معروف به ابوالقاسم فرشته که در اوایل قرن یازدهم هجری در عهد مغولان به هند آمد و همین جا کتاب تاریخ هند را به نام تاریخ فرشته یا گلشن ابراهیمی نوشت و دومی محمد هاشم فزونی است که او هم در اوایل قرن یازدهم هجری در عهد اکبر به هند آمد و سرزمین هندوستان را پسندید و همین جا ماند. این بسیار جالب است که هر دو فرد مذکور به طور همزمان تاریخ‌نویس بودند و تاریخ مبسوط و معتبر هند را به نگارش آوردند.

مؤلف تذکره میخانه اسم اصلی فزونی را هاشم بیگ^۲ و مؤلف عرفات‌العاشقین میر محمد هاشم^۳ گفته است. پدرش جلال‌الدین نقاش بوده که در استرآباد مسکن داشت و تجارت پیشه معروف آن شهر هم بود. فزونی کتاب تاریخ به نام «بحیره» نگاشته و در آن استرآباد را وطن اصلی خود گفته است. در باب بدایع جبال درباره استرآباد رقمطراز است:

”در نسخه‌ای از شیخ محی‌الدین مغربی نقل می‌کند که در شرق استرآباد کوهی است که آن را کوه سلیمان نامند، اگر نجاست در آن موضع واقع شود چندان باران بیارد که آن کوه پاک شود و راقم این حروف دعوی صدق این حدیث می‌کند چه از آن ملک است“^۴.

۱. نشتر عشق، ج ۳، ص ۱۱۵۱.

۲. تذکره میخانه، ص ۴۴۴.

۳. عرفات‌العاشقین، ورق ۵۶۶.

۴. بحیره در بدایع جبال، ص ۴۷۱.

برای تاریخ تولد فزونی در هیچ مأخذ هیچ اطلاعی به دست نمی‌رسد ولی در کتاب دومی خود یعنی در «فتوحات عادل شاهی» احوال تا سال ۱۰۵۵ هـ در تحریر آورده است. در آخر کتاب این اطلاع هم مندرج است که سلطان محمد عادل شاه در سال ۱۰۵۴ هـ برای زیارت آرامگاه سید محمد گیسو دراز به گلبرگه، حیدرآباد، دکن رفته بود.^۱ پس ما می‌توانیم حدس زنیم که او تا سال ۱۰۵۵ هـ حتماً زنده بود.

او دوره ابتدایی را در استرآباد به پایان رسانید و هم همانجا که وطن وی بود رشد نموده و شعرگویی را آغاز کرد و فزونی تخلص اختیار نمود. او در اوایل عمر خود به غرض تجارت در نقاط مختلف ایران مانند گرگان، آمل، طوس، نیشابور، قم، استخر (تخت جمشید) شیراز، کاشان، مدائن و بغداد سفر کرد:

”در بهار جوانی و ایام نشو و نمای زندگانی از وطن به عزم تجارت برآمده، پاره‌ای سیر سفر کرده، آنچه داشته در سیاری صرف مردم اهل نموده در لباس فخر فقر درآمده در آن لباس عالم را گشته“^۲.

تاریخ قطعی وارد شدن فزونی به هند معلوم نیست اما به حواله تذکره میخانه وقتی که در هند پا گذاشت هیچ توشه دنیوی پیش او نبود. وقوعه‌هایی که در کتاب بحیره نوشته شده‌اند مانند در باب چهل و یکم در بیان علوم غریبه و فنون بدیعه و طلسمات. ما می‌توانیم حدس بزینم که او غالباً قبل از سال ۱۰۰۸ هـ/۱۶۰۵ م. به هندوستان رسیده بود. ”به تاریخ هزار و هشت از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله خواجه عبدالصمد نقاشی^۳ که سرآمد هنروران آفاقی بود صندوقچی ساخته به خدمت اکبر شاه خسرو بلاد هندوستان آورد. اطراف آن صندوق را که به آئینه پرداخته بودند و لعل عمل از پیش در آن آویخته بودند چنانکه چون بیننده نظر کردی به فرسنگ‌ها توده توده لعل ریخته مشاهده کردی و تا چشم کار کردی صحرا و بیابان اندرو به نظر آمدی. چون در دیگر آن را گشودند اقسام فواکه و اثمار

۱. ربو.

۲. تذکره میخانه، ص ۴۴۴.

۳. نقاش شهیر عهد اکبر که شاه وی را با خطاب شیرین قلم سرافراز کرده بود.

به نظر آمدی چندانکه بیننده نظر کردی و چون دریچه دیگر آن را گشودندی صحرا در صحرا بهار و نگار در نظر آمدی و مثل این از چهار طرف او هر طرفی را حالتی عجیب بود که هرگز مثل این چشم هیچ بیننده ندیده بود.^۱ و واقعه ۱۰۱۴ ه که در باب سی و چهارم که در بیان نوادر و احجار و یواقیت آبدار است، می نویسد:

”به تاریخ هزار و چهارده رای ادیسه که یکی از اعظم رایان هندوستان است الماسی به خدمت پادشاه جمجاه فریدون بارگاه جهانگیر پادشاه ارسال داشت که به وزن بیست و هفت توله بود و توله به اصطلاح هند دو مثقال و نیم شرعی است و این الماسی بود در غایت نفاست و خوش نشانی اما چندان اندامی نداشت آن جوهر، گویند بعد از مبالغه بسیار که به پادشاه نمودند که البته باید این را اندامی داد. استادان چابک دست از بنادر فرنگ طلب نمود. استادان معروض داشتند که شهریار سلامت باشد همین قدر الماس ریزه باید که این الماس را به اندام آید. پس آن قدر الماس ریزه را بر چرخ نصب کردند و آن الماس را به اندام آوردند، گویند چون به اندام آمد سقوتان هند دو برابر اول را قیمت کردند.“^۲

و قبل از سال ۱۰۱۷ ه/ ۱۶۰۸ م فزونی در شرق بنگال موجود بوده است. در باب ۳۵ بحیره به حواله مار و کژدم که در بیان این خزنده ترسناک است، می گوید:

”آنچه محرر این رساله را مشاهده افتاد آن است که در اقصای شرقی هند به تاریخ هزار و هفده از هجرت خیرالبشر در یکی از قصبات آن ملک موسوم به عثمان پور ماری هر شبه از درختی به فریاد می آمد و تا چهار نوبت این عبارت را می گفت که حقی حقی و تا صبح کار او این بود و قریب به شش ماه فقیر در آن قصبه بود یک شب آن مار ترک این ذکر نکرد و خدا گواه است که این کلمه را به فصاحتی ادا کردی که هیچ تفاوت نبودی از

۱. بحیره، باب چهل و یکم در بیان علوم غریبه و فنون بدیعه از نیر نجات و طلسمات، ص ۵۴۸.

۲. همان، باب سی و چهارم در بیان نوادر احجار و یواقیت آبدار، ص ۴۷۸.

گفتن او تا گفتن آدمی^۱.

وقتی که عبدالنبی فخرالزمانی مؤلف میخانه در سال ۱۰۲۵ هـ/۱۶۱۶ م به کشمیر رسید فزونی از قبل آنجا موجود بود. با وی ملاقات کرد و می‌گویند که فزونی کتاب بحیره را در کشمیر به اتمام رسانید و وقتی که او وارد کشمیر شد میرزا لشکری مخاطب به صفدر خان بن میرزا سید یوسف خان رضوی مشهدی^۲ حاکم (صوبیدار) کشمیر بود. میرزا لشکری در آخر سال ۱۰۲۲ هـ/۱۶۱۳ م زمام حاکمیت به دست آورده بود. او فزونی را با دلگرمی استقبال کرد و مراعات فزونی داد. در سال ۱۰۲۵ هـ/۱۶۱۶ م جهانگیر شاه کشمیر را در تحویل خود درآورد و به امر وی صوبیداری کشمیر از دست صفدر خان رفت و احمد بیگ کابلی جای وی را گرفت و صفدر خان از کشمیر به لاهور برگشت و فزونی هم با وی بود. بعداً وی به دکن بازگشت^۳. از قراین معلوم می‌شود که او از نقاط مغرب هندوستان سفر خود را آغاز کرد، اما بعد از مطالعه دقیق کتابش بحیره معلوم می‌شود که هیچ وی نظم و ضبط درباره سفر خود نداشت، گاهی در شرق هند دیده می‌شود و گاهی خارج از هند برای بازدید بناهای تاریخی هرات می‌رود. گاهی در کشمیر^۴ بنظر می‌آید گاهی لاهور و سلطانیپور و نورسپور و از آنجا به اجین می‌رفت و بعداً در دکن دیده می‌شود. از مقدمه کتاب دیگری وی یعنی فتوحات عادل‌شاهی معلوم می‌شود که فزونی از دکن برای گزاردن مناسک حج به بیت‌الله رفته^۵. بعد از آن می‌خواست که به وطن خود یعنی استرآباد برگردد ولی بنا بر احوال ناسازگار خواهش رفتن به زادگاه خود را ترک نمود و به طرف هندوستان حرکت کرد. کشتی وی در بندرگاه مالابار آمد، از آنجا از راه زمینی به بیجاپور دکن رسید و اینجا با مرزا محمد امین ملقب به مصطفی خان ملاقات شد. این مرد آهن امیر

۱. بحیره، باب سی و پنجم، ص ۴۸۳.

۲. در زمان شاهجهان خطاب صف شکن و منصب دو هزار پانصد به این امیر داده شده بود، او در سال ۱۰۵۵ هـ وفات یافت.

۳. میخانه، ص ۴۴۳-۴۴۴؛ کاروان هند، ج ۲، ص ۱۰۱۲؛ مقاله نذیر احمد، اوریتل کالج میگزین، ج ۱، ش ۱.

۴. عرفات‌العاشقین، ورق ۵۶۶.

۵. فهرست ریو، ص ۳۱۷.

مستحکم بیجاپور به وقت جلوس محمد عادل شاه بود و فزونی به کمک همین امیر به دربار عادل شاهی (۱۰۳۷-۱۰۶۷) منسلک شد.^۱ در همین کتاب به بازدید بناهای تاریخی اله‌آباد، آگره، دهلی و لاهور هم اشاره شده است و زیبایی بناهای لاهور را با بناهای تاریخی نورسپور مقایسه می‌کند و بعد مقایسه شهرهای مختلف ایرن خرابه‌های نورسپور را از همه بهتر می‌گرداند. او می‌گوید:

”این ذرهٔ احقر بناهایی که اکبر شاه در اله‌آباد ساخته بنظر درآورده و بناهای آگره، دهلی و لاهور را دیده“^۲.

جای دیگر می‌گوید:

”این داعی به تاریخ ۱۰۵۰ هـ به تماشای این مصر جامع نورسپور متصل بیجاپور دکن رسید و نسبت به آبادانی قدیم خراب یافت، سبب پرسید، فرمودند امسال این خرابی‌ها در این کشور بسیار است گاه از عبور لشکر تخت‌نشین و گاه از عبور سلاطین دهلی. این داعی را مدت اوقات بیشتر به سیر و سیاحت گذشته و شهرهای خراب مثل مداین، استخر، نیشاپور، جرجان، آمل، طوس، قم دیده. قسم به راستی این بلاد خراب هیچ یک به نورسپور نرسند“^۳.

فزونی قبل از این که تاریخ بحیره را بنویسد خیال کرد که او هم تاریخ هند را مانند تاریخ‌نویسان پیشینان در نگارش بیاورد یعنی از تاریخ آدم شروع کند تا زمان حال خود، ولی بعداً این فکر خود را رد کرد و فهمید که این روش تکراری و نقل در نقل است. پس به این نتیجه رسید که چیزی نو و به روش جداگانه بنویسد تا کتاب تاریخ وی از دیگران جدا باشد. چون نظر مؤلف وسیع بود، تجربه‌های زیادی داشت، اسفار طولانی انجام داده بود، تجارت پیشه بزرگ بوده، مطالعهٔ کثیر و وسیع، دسترس بر وقوعه‌های تاریخی و هم صلاحیت نقد و تاریخ‌نویسی وافر بوده این کار را به احسن انجام داد. او

۱. فهرست ریو، ص ۳۱۷.

۲. فتوحات عادل‌شاهی، ص ۱۵۷.

۳. همان.

درباره وجه تألیف می‌گوید:

”فزونی استرآبادی در خواطر داشت که حالات گذشتگان را از آدم تا خاتم و از خاتم تا این دم چنانکه سنت سلف است در فید تحریر آرد، اما چون مکرر مؤرخین عرب و عجم و فضالی ما تقدم بر گرد جمیع این مقامات گشته‌اند و هریک از دیگری بهتر و نیکوتر پرداخته‌اند، این فقیر کلام صدق انجام الحیاء من الایمان را سپر عذر خود ساخته از آن جاده انحراف نموده حرفی چند که به این ترتیب استادان را به خواطر نرسیده و یاوه کرده قلم ایشان است به ترتیبی که در فهرست نموده می‌شود بنا را بر چهل و چهار باب ایراد نمودم و موسوم به بحیره گردید. امید آنکه نزد صاحبان دانش پسندیده آید به منته وجوده.

و بعداً بحیره را لایق تحسین می‌شمارد و می‌گوید:

ز هر طرف که شناور شوی در این دریا

بشو که لؤلؤ مرجان در او چه بسیار است

مگو بحیره که چون قلم است پهناور

مگو بحیره که همچون محیطش اقطار است

از این بحیره به حیرت نشانده‌ام دل را

بحیره نیست که بحری عظیم زخار است

مبین به تصغیرش کز وی مراد تعظیم است

مخوان به تحقیرش کین نامه پر ز اسرار است

به روی صفحه ز بس گونه گون بدایع اوست

گمان بری ز لطافت بهار افکار است“^۱

فزونی بحیره را حدوداً در سال ۱۰۱۷ هـ شروع کرد. وقتی که در سال ۱۰۲۵ هـ/۱۶۱۶ م مولف میخانه یعنی عبدالنبی فخر زمانی با فزونی ملاقات کرد او در نگارش بحیره مشغول بود. وی این کتاب را در همین کشمیر دلپذیر به تکمیل رسانیده.

۱. بحیره، ص ۴-۵؛ کاروان هند، ج ۲، ص ۱۰۱۳.

چون تا سال ۱۰۲۶ هـ احوال زمان خود در این کتاب مندرج‌اند پس می‌توانیم بگوییم که اغلب این است که این تألیف در همین سال به پایان رسیده است ولی یک جایی در همین کتاب نوشته است:

”به تاریخ هزار و چهل و هفت که راقم حروف به کار نوشتن بحیره بود.“

پس از این نوشتار معلوم می‌شود که فزونی تا سال ۱۰۴۷ هـ بر این کتاب تجدید نظر کرده است. چون عبدالنبی با وی ملاقات کرده بود و به خودش هرچه که او می‌نوشت دیده پس حتماً احوال که در این کتاب تذکر داده شده باید درست باشد. عبدالنبی به استعداد نقد و بررسی فزونی معترف بوده و می‌گوید:

”الحق که آن تاریخ را بسیار خوب نوشته و در تحقیق اخبار آنچه لازمه مورخ

است و تعلق به سیاق تاریخ دارد دقیقه فرو گذاشت نکرده است“^۱.

بحیره چهل و چهار باب دارد و بعضی باب‌ها در فصل منقسم شده است. شاید مؤلف در نسخه خطی خود احتمال این ترتیب نکرده ولی کتابی که چاپ شده است فهرست ابواب آن چنین است:

باب اول:

فصل اول: مکارم اخلاق. درباره حسن و خلق ۱۱۹ افراد به دست ما می‌رسد.

فصل دوم: عدالت و انصاف سلاطین کار آگاه. عدل و انصاف ۲۲ سلاطین

را بیان شده است.

باب دوم: در اظهار کرامات و خوارق عادات

باب سوم: در حسن تدبیر سلاطین با اقتدار و وزیرای کامگار و غیرهم

باب چهارم: در غفلت ملوک نامدار و سلاطین عالی تبار

باب پنجم: در شجاعت شجاعان روزگار

باب ششم: ترکناز و برآمدن ملوک به نشیب و فراز

باب هفتم: آثار قتالان و خونریزان بیباک

باب هشتم:

۱. تذکره میخانه، ص ۴۴۳-۴۴۴.

فصل اول: انقلاب حال سلاطين و وزرا و غيره كه تنبيه است براى ملوك

صاحب سلوك

فصل دوم: حالات بى طالعان

باب نهم: حال فرومايگان كم بضاعت كه به مراحم خداوندى به دولت رسيده‌اند

باب دهم: اعظم حروب و ظهور عنايات علام الغيوب

باب يازدهم: عبرت‌الملوك و تنبيه هوشمندان به حسن سلوك

باب دوازدهم: فرستادن رسولان به اطراف و اداى رسالت بر سبيل انصاف

باب سيزدهم:

فصل اول: استقلال ملوك ذى شوكت

فصل دوم: جشن‌هاى نيكو و طوبى‌هاى دل‌جو

باب چهاردهم: گفتار در تدليس زنان بر تلبيس (مكر زنان)

باب پانزدهم: آثار دولت و نيك نامى زنان صاحب شوكت

باب شانزدهم:

فصل اول: سخاوت سلسله برامكه

فصل دوم: سخاوت قآن خان

فصل سوم: حالات حاتم طابى

فصل چهارم: سخاوت و فتوحات معنى بن زايد

فصل پنجم: سخاوت ساير اسخيا از اكابر و اشراف

باب هفدهم: عزيمت ملوك والجاه و سلاطين كارآگاه

باب هجدهم: عشق طوايف انام و جگرسوختگان خون آشام

باب نوزدهم:

فصل اول: فراست زيركان

فصل دوم: بخل بخيلان و خست خسيسان

باب بيستم: غمز و سعادت حساد بدنهاد

باب بيست و يكم: حافظه اشراف مهر اتصاف

باب بيست دوم: لطايف غيبى و عنايات لارىبى

باب بیست و سوم: حالات حکمای حکمت پژوه
 باب بیست و چهارم: حالات سالکین سلف که از رؤسای متصوفاند
 باب بیست و پنجم: حالات منجمان کارآگاه و آنچه سهم الغیب که از ایشان
 به عرصه ظهور آمده
 باب بیست و ششم:
 فصل اول: بیان حالات وزرایی که قبل از حضرت خاتم رسول^ص بوده‌اند
 فصل دوم: ذکر وزرای حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
 فصل سوم: ذکر وزرای خلفای راشدین
 فصل چهارم: ذکر وزرای بنو امیه که چهارده تن از ایشان در نود و یک
 سال سلطنت نموده‌اند
 فصل پنجم: ذکر وزرای بین عباس که سی و هفت نفر از ایشان در پانصد
 و پنجاه سال سلطنت نموده
 فصل ششم: ذکر وزرای بنی سامان که نه تن از ایشان در صد و ده سال
 سلطنت نموده‌اند
 فصل هفتم: ذکر وزرای غزنویه که چهارده تن از ایشان در صد و پنجاه
 سال سلطنت نموده‌اند.
 فصل هشتم: ذکر وزرای آل بویه که ایشان را دیالمه هم می‌نامند
 فصل نهم:
 الف: ذکر وزرای سلاجقه
 ب: ذکر وزرای خوارزم شاهیه
 فصل دهم: ذکر وزرای چنگیزیه
 فصل یازدهم: ذکر وزرای آل مظفر و غوریان
 فصل دوازدهم: ذکر وزرای تیموریه
 خاتمه: ذکر وزرایی که در خدمت طرفداران بوده‌اند
 باب بیست و هفتم: بیان رویای صادق سریع‌الآثر
 باب بیست و هشتم:

فصل اول: ذکر بحور مشتمل بر دو فصل

فصل اول: در عدد بحور

فصل دوم: غرایب بحار ربع مسکون و حیوانات آن

باب بیست و نهم: غرایب براری ربع مسکون و حیوانات آن

باب سییم: غرایب انهار ربع مسکون

باب سی و یکم: غرایب (چشمه‌ها) عیون ربع مسکون

باب سی و دوم: بیان بدایع (عالم) ربع مسکون

باب سی و سوم: مجمع‌الغرایب

فصل اول: کیفیت جبال (کوه)

فصل دوم: ذکر امور هوائیه از قبیل آیات و زلزال

باب سی و چهارم: بیان نوادر احجار و یواقیت آبدار

باب سی و پنجم: مار و اژدها

باب سی و ششم: بدایع اشجار و آثار قدرت کردگار

باب سی و هفتم: امور بدیعه و حالات عجیبه

باب سی و هشتم: غرایب و عجایب تولدات انسان و حیوان و غیرها

باب سی و نهم: مشاهدات حالات عجیبه از اجانین و دیو و پری

باب چهلم: وفا و حقیقت کلاب و سایر بهایم و دواب

باب چهل و یکم: علوم غریبه و فنون بدیعه از نیر نجات و طلسمات

باب چهل و دوم: غرایب طیور و نوادر امور که به ظهور آمده

باب چهل و سوم: غرایب جزائر

فصل اول: جزایر اریسه هند

فصل دوم: غرایب جزایر ربع مسکون (عالم)

فصل سوم: غرایب نوادر جزایر و متعلقات آنها

فصل چهارم: غرایب نوادر جزایر مغرب

باب چهل و چهارم:

فصل اول: چگونگی عمارت عالیه

فصل دوم: وجه تسمیه بلدان معروفه

فصل سوم: وجه تسمیه القابات و خطابات

خاتمه: اظهار معموری بلدان معروفه

بر حواشی کتاب چاپی معنی بعضی واژه‌های مشکل داده شده است مانند:

اختن: چون باختن، برکشیدن، خصوصاً کشیدن تیغ از غلاف

کژ و مژ: زبان طفلی که به زبان آید و هنوز درست نگوید

یاوۀ: گمشده

حدت: شدت، تیزی

کتاب‌هایی که در مطالعه مولف بوده و وقتی که بحیره را می‌نوشت از آنها استفاده نموده مانند اندر روضة‌الصفاء آمده که شاه یحیی بن شاه مظفر که پادشاه فارس بود روزی به رسم شکار می‌گذشت.

اندر طبقات ناصری آمده که سلطان ناصرالدین بن سلطان شمس‌الدین ایلمش در

عهد پدر و خواهر ملک بهرائچ داشت.

در مرآت‌الجنان شیخ آذری در بیان حالات وزرای سلاجقه است:

فخر سنجر که بود فخرالملک	بود بحر جلالتش را فلک
در زمان ولایت و تمکین	فتح کرد او ولایت غزنین
لعلی از مخزن شه کشور	آوردند در کمال کبر
کاسه‌ای زان به فکر بتراشید	که چون آن کس به هیچ قرن ندید
مجلسی ساخت بهر عیش وزیر	پر ز اشراف جمله شاه وزیر
مجلسی آن چنان که می‌دانی	روضه‌ای بر هوای نفسانی
کرد آن گاه اتفاق وزیر	که کند ساغری از آن تدبیر
بود آن روز ساعت نوروز	کرد پر می به طالع فیروز
ناگهان جام را فکند از دست	از هوا بر زمین زد بشکست
تلخ گشتش شراب در مجلس	سر گران شد وزیر چون نرگس
جمله گفتند که ترا چه فتاد	وان چه کردی چگونه‌ات روداد
باده ناخورده جام بشکستی	در خور عقل نیست بدمستی

داد پاسخ وزیر با تدبیر کین ندامت بد از پی تقصیر
 کین چنین جوهری با لت و لہو صرف کردم بسی خطا بدو سہو
 بود جوهر مناسب قن‌دیل کہ شود از برای کعبہ سبیل
 این چنین جوهر لطیف و ظریف بود لایق بدان مقام شریف
 چون نشد گفتم آلت طاعت عشق را ہم مباحش کو آلت
 چون بشد آن هدایت از دستم زدش بر زمین و بشکستم^۱

در غرایب‌الاسرار آمده:

”بوزینه‌ای شطرنج آموخته بود، به مرتبه خود می‌باخت که اکثر صاحب خود را می‌برد. روزی صاحب خود را در مجمعی مات کرد. آن شخص از غایت اعراض شاه شطرنج را بر سرش زد و او را کشت و این بدیع است بسیار بسیار“^۲.

در فصل غرایب و عجایب تولدات انسان و حیوان آمده:

”در غرایب‌الہند آمده کہ در صوبهٔ بہار از بلاد شرقی ہند جماعتی ہستند کہ خویش را از اولاد اویس قرن می‌دانند و ہرکہ از مردان ایشان باشد البتہ دندان ندارد در دهن و زنان دندان دارند. اگر احیاناً شخصی از مردان ایشان باشد البتہ دندان‌دار از مادر متولد شود او را زنده نگذارند و او را حرامزادہ دانند“^۳.

در بیان مشاہدات حالات عجیبہ می‌گوید: ناصر خسرو آورده کہ:

”در حد چین نوعی از جن است بہ صورت آدم اما مثل جن قادر است بر تغییر صور و دلہیشہای سخت می‌باشد، بہ مرتبہ‌ای جہندہ باشد کہ از درختی بہ درختی بجہد فرضاً اگر صد گز باشد“^۴.

در بیان غرایب جزیرۂ پیکو ہندوستان می‌گوید:

”ولایت عظیم است و راجۂ او از راجہای دیگر خود را امتیاز می‌دہد بہ جہت آنکہ بہ هیچ کس از اقران خود رجوع نکرده و پنج فیل سفید دارد اما اکثر دم

۱. بحیرہ، ص ۳۸۲.

۲. همان، ص ۴۶۵.

۳. همان، ص ۵۲۲.

۴. همان، ص ۵۲۸.

از خلاص و بندگی جهانگیر شاه بن اکبر شاه می‌زند^۱.

در وجه تسمیه جشن سده می‌فرماید:

”در رساله شاه جمال‌الدین انجو آمده که کیومرث را صد فرزند بود از قسم ذکور غیر انای (همه مرد بودند) و همه به حد بلوغ رسیدند. روزی که همه را کدخدا می‌کرد آن روز را جشن سده نامیدند. چون در لفظ فرس صاد نمی‌باشد از قدیم باز لفظ صد به سین بوده“^۲.

چنانکه ما می‌دانیم که تاریخ بحیره از وقوعه‌های عجیب پر است ولی در میان آنها

برخی را مولف بحیره به چشم خود مشاهده کرده است. مانند:

”راقم این حروف را مشاهده افتاده که در سلطان‌پور که یکی از قصبات لاهور است در حینی که چند روز حسب‌التقدیر در خدمت میرزا لشکری صفدر خان می‌بود، عورتی که در خدمت ایشان به امر گازی قیام می‌نمود، فرزندی آورد به صورت مار و مثل اطفال او را به روز شیر می‌داد و بزرگ می‌کرد. همه روزه او را به گازرگاه می‌برد تا چند سال، روزی این مار به دستور معهود در میان رخت مادر خفته بود از دور ناگاه شخصی آمد که رخت به شستن دهد. مار را دید، کینه دیرینه در حرکت آمد، سنگی برداشت مار را کشت. مادرش از این قضیه آگاه شد، در او آویخته او را نزد قاضی برد و دعوی خون فرزند خود کرد. قاضی فتوی نداد و گفت حسب‌الشرع چیزی بر او لازم نمی‌آید. چه او مار کشته نه آدم که خون بها باید داد“^۳.

جای دیگر هست:

”به تاریخ هزار و هیجده که راقم حروف در سفر پُر خطر هند بود مشاهده نمود که یکی از سادات مشهد مقدس را خداوند عالم پسری کرامت کرد که در عظم جثّه زیاده از خنصر نبود و از کوچکی دهانش سر پستان مادر

۱. بحیره، ص ۵۶۰.

۲. همان، ص ۶۱۷.

۳. همان، ص ۵۱۹-۵۲۰.

به دهندش نمی‌رفت، قطره قطره شیر به کامش می‌چکانید. در سال دوم چنان ترقی کرد که برابر به طفل ده ساله بود. از والد سبب ترقی را سوال کردم، گفت: هر شب لته چربی بر فرقش می‌نهادیم، برای این بالید^۱. چنانکه ما مطلع هستیم که فزونی کتاب بحیره را در چهل و چهار باب منقسم کرده است. به طور مثال بابی را برای وزرا مختص نموده است. در باب دیگر وقوعه‌های مکر و فریب و گول زنان بیان کرده است. در باب دیگر درباره زنهاى صاحب شوکت و نیک‌نام ذکر کرده است، مانند:

”گویند در بنی اسرائیل زنی بود عابده که بیشتر اوقات و روزگار او به طاعت صرف شدی. روزی آن زن از برای نان پختن تنوری تافته بود. کودکی که داشت به رسم اطفال بر گرد تنور می‌گشت و بازی می‌کرد، ناگاه در تنور افتاد. در این وقت پدر طفل آمد و هیچ کس را در خانه ندید. تنوری تافته در نظرش آمد، پیش رفت، طفل را دید در آتش سوزان که به روی پدر خنده می‌کند، طفل را برکشید و مادرش را آگاه کرد. پیش پیغمبر آن زمان رفتند و گفتند قصه را. آن پیغمبر گفت مادر او پاک دامن است و پیوسته دل با خدا دارد. چون از خانه برآمد طفل را به خدا سپرد، لاجرم چنین نگاه می‌دارد“^۲.
یک باب برای سیرت و سخاوت و بخشش و کرم او کتای قآن خان مختص است، مانند:

”وقتی قآن خان در شکار بود شخصی آمد و دو خربزه آورد. نزد او جماعتی که حاضر بودند، جامه و بالش^۳ نداشتند. موکا خاتون پیش او حاضر بود و دو دانه مروارید مثل فرقدین در گوش داشت. خان فرمود که این دو مروارید را به این مسکین بده که دگر هیچ چیز همراه نیست. موکا گفت: پادشاه سلامت او قدر این چه داند اگر فرمان شود فردا زر و جامه به او تسلیم نمایم. قآن

۱. بحیره، ص ۵۱۹-۵۲۰.

۲. همان، ص ۱۸۵.

۳. بالش مسکه زرین آن زمان.

گفت: راست می‌گویی اما این مرد درویش را حوصله آن از کجاست که تا فردا صبر کند، حالا باید دادن و مروارید نیز کجا رود که عاقبت نزدیک ما آید. موکا مروارید را بداد و آن درویش به غایت شادمان گشت و مرواریدها را به اندک بهایی فروخت (پنجاه بالش) و آن مرد که خرید خوش دل شد که تحفه لایق پادشاه پیدا کردم، شاید که قآن را خوش آید که می‌دانم که مثل این تحفه کمتر آورده باشند. چون به خدمت پادشاه برد موکا حاضر بود. خان گفت: نگفتم که آخر پیش ما بیاید. آن شخص را به انواع مکرمت مخصوص ساخت^۱.

باب هیژدهم برای عشق و عاشقی مربوط است. مولف می‌گوید که هرکه در مرض عشق مبتلا گشته و ناکام شده، هیچ وقت به آرام نمی‌نشیند، راحت و آرام از وی دور می‌شود. می‌گویند واژه عشق از عشقه گرفته شده است و عشقه گیاهی است که درختان می‌پیچند و مواد غذایی درخت را می‌مکند و درخت را خشک می‌کنند، عشق همین طور است که اگر کسی در این مرض مبتلا می‌گردد و کامیاب نیست مانند آن درخت نحیف و نزار می‌شوند:

همین عشق است که آهن را درآموخت که خود را برد و بر آهن ربا دوخت
همین عشق است که با کاه پیوست که محکم خویش را با کهربا بست^۲

باب دیگر در ذکر حافظه اشراف مختص است:

”در حالات شاه شجاع آمده که شاه شجاع در فن انشا و موسیقی و شعر آیتی بوده و در حافظه چنان بوده که پنج شش بیت عربی را به یک خواندن در دل نگاه می‌داشته و نوبتی پانزده بیت عربی را به یک شنیدن در دل نگاه داشت و مکتوبی را که قریب به صد سطر بوده به یک دیدن بر جای دیگر چنان ثبت می‌کرده که یک حرف کم و زیاده نبوده“^۳.

همین طور یک باب درباره زلزله‌های شهر و کشورهای مختلف مخصوص

۱. بحیره، ص ۲۱۹.

۲. همان، ص ۲۲۰.

۳. همان.

گردانیده است:

”گویند در عهد متوکل چنان زلزله شد در دیار یمن که مزرعه از موضع هوا حرکت کرده به قریه دیگر افتاد که چندین مواضع آبادان اندر آن مکان بود هم را زیر و زبر کرد“^۱.

جای دیگر هست:

”محمد زکریا^۲ نقل می‌کند در نسخه‌ای که در باب غرایب مسکون نوشته که وقتی ابر غلیظی واقع شد در میانه اصفهان و خوزستان و از او آوازی معلوم می‌شد مثل آواز نخل^۳ و چنان بارانی بارید که بیم بود عالم غرق شود و ضفادع^۴ بسیار از آن ابر به زیر افتاد و هم از آن ابر ماهی بسیار به زیر افتاد و از آن ماهی مردم گرفتند و نمک سود کردند و آن ماهی بود بسیار لذیذ و خوش طعم و نمک سود شده و به قدر یک ذراع بود در طول و مردم بسیار از آن ذخیره کردند“^۵.

جای دیگر هست:

”در تاریخ اقوام الملکی آمده که از زبان شیخ بوعلی نقل می‌کنند که روزی در حوالی جوزجان آهن پاره‌ای به وزن یک صد و پنجاه من از هوا افتاد نوعی که اهالی آن حوالی آواز عظیمی شنیدند چون آن را نزد والی جوزجان آوردند سلطان محمود قدری از آن طلب نمود. هرچند خواستند قدری از آن جدا کنند میسر نشد. آخر آهنگران قطعه‌ای از آن جدا ساختند و نزد سلطان بردند. هرچند سلطان سعی کرد که از آن تیغی بسازد میسر نشد چه اجزای آن اکثر مثل دانه‌های جاورس^۶ بود که بهم اتصال یافته باشد“.

۱. بحیره، ص ۴۷۲.

۲. ابوبکر محمد زکریا رازی دانشمند و طبیب مشهور ری بوده، معین، ج ۵، ص ۵۷۰.

۳. نخل به معنی مگس.

۴. ضفادع به معنی قورباغه.

۵. بحیره، ص ۴۷۳.

۶. جاورس: گاورس به معنی ارزن.

یکی از همین نوع واقعه و حشنتناک در توزک جهانگیری آمده^۱ است که در شانزدهم جلوس وی یعنی تقریباً ۱۰ آوریل ۱۶۲۱ میلادی از سمت شرقی آواز و حشنتناک در گوش رسید دیدند یکی از درده جالندهر پنجاب نور از بالا به زمین افتاد، مردم خیال کردند که این شور از بهشت می‌بارد. این خبر به محمد سعید که یکی از امرای آن پرگنه بود، رسانیدند. او خودش برای دیدن آنجا، رفت و دید که تخمیناً دوازده گز زمین پهنا و دوازده گز طول این قدر سوخته که هیچ نشانی سبزه و کاه و درخت باقی نمانده. زمین را کندیدند و یک تکه بزرگ و سخت آهن گرم درآوردند و پیش شاه به آگره فرستادند. چون شاه دید خیلی متعجب شد. آن تکه آهن صد و شصت توله وزن داشت. شاه به داؤد امر فرمودند که از آن آهن دو تا شمشیر و یک خنجر بسازند. چون آن تکه آهن خیلی سخت بود پس به خواهش شاه آهن معمولی با آن آمیخته و دو تا شمشیر و یک کارد ساختند. شاه یکی را شمشیر قاطع و (The Piercingword دیگری را برق سرشت (The Thundersword) نام دادند. بی‌بدل خان یک رباعی سرودند که همین واقعه را شرح داده است:

از شاه جهانگیر جهان یافت نظام افتاده به عهد او برق آهن خام
زان آهن شد به حکم عالمگیرش یک خنجر و کارد با دو شمشیر تمام

این هم اینجا گفتنی است که:

”پروفسور نذیر احمد در ۱۳ ژانویه سال ۱۹۸۶ میلادی با خانمش برای بازدید نمایش به آمریکا رفته بودند. خنجری دو دسته را نگاه کردند، آن همان بوده که به حکم شاه جهانگیر ساخته بودند و همان رباعی بر هر دو دسته موجود بود. هر دو دسته و برگ تیغهای با خاتم کاری شده از زر در Freer Art Gallery نگهداری می‌شود“^۲.

کتاب‌هایی که مولف بحیره استفاده نموده به قرار زیراند:

تاریخ فیروز شاهی ضیاء برنی؛ تاریخ مغول؛ تاریخ طبرستان سید ظهیر مازندرانی؛ مروج الذهب تاریخ حافظ ابرو، تاریخ سلاجقه روم، طغرل‌نامه، آثارالبلاذ، شاهنامه

۱. Beveridge، ۱۱، ص ۲۰۵.

۲. شیخ الطایفه، مقاله پروفسور نذیر احمد، ص ۱۶۱-۱۶۳.

فردوسى، سلجوق نامه، تاريخ طبقات ناصر منهاج سراج، شرف نامه ملا شرف الدين يزدى، تاريخ ناصرى ابوالفضل بيهقى، تاريخ تركى روم، نگارستان قاضى احمد غفارى، تاريخ و صاف، تاريخ ظفرنامه مولانا شرف الدين يحيى يزدى، تاريخ مغرب، تاريخ آل سامان، تاريخ مقدسى، تاريخ فتوحات ميران شاهى، ابن خلكان قاضى شمس الدين اردبيلى، حيوة الحيوان محمود ميرى، روضة الصفا، تاريخ مرزا حيدر، تاريخ ابن هضم ثانى، سير الملوك خواجه نظام الملوك، شرح مقامات حريرى، لب التواريخ مير يحيى قزوينى، جغر و جامع حضرت امير المؤمنين علىؑ، غرايب البلاد، تاريخ با على، اكبرنامه ابوالفضل، تاريخ فرشته ابوالقاسم فرشته استرآبادى، غرايب الاسرار، آثار الحكما، تاريخ جهانگشاى جوينى، حالات كسروى، مكاتب عين القضاة، تاريخ نظامى موسوم به طبقات اكبرى، حبيب السير نظام الملوك، تاريخ هندويى، تاريخ گزيده، تاريخ فخرناكتى، چهار مقاله عروضى سمرقندى، تاريخ يافعى، منتخب جامع الحكايات، تذكرة لباب الالباب محمد عوفى، كتاب اغانى ابوالفرج اصفهانى، دستورالورزا مير خواند، كشف المحجوب هجويرى، ملفوظات مير سيد على همدانى، سلك السلوك، وصاياى خواجه نظام الملوك، جداول جهانگشايبى، كتاب العجايب شيخ آذرى، تاريخ آل عباس، جامع التواريخ جلالى، شواهد النبوت، تاريخ يمنى بيهقى عبدالملك مستوفى، تاريخ عون الآثار، نزهت القلوب علامى ابوالخير استرآبادى، عجائب الدنيا شيخ آذرى، عجائب المخلوقات، بازنانه، تاريخ ابن جوزى ربيع الاسرار زمخشرى، تحفة الغرايب، هفت اقليم، تحفة العشاق، دانش نامه، تاريخ محمود شاهى، جواهر الاسرار شيخ آذرى، تاريخ ميرزا حيدر گورگان، تاريخ بهادر شاهى، تحفة المكيه، تاريخ قوام الملوكى، جواهرنامه مير غياث الدين منصور شيرازى، رساله فلاحه، مؤيدالفضلا، بحرالسعادت، روضة الاصفيا، جامع الحكايات، كليات مير على شير نوايى، نزهت القلوب حمدالله مستوفى، ليلى مجنون نظامى گنجوى، نان و حلواى شيخ بهاء الدين، زبدة التواريخ، تاريخ مقدسى، جامع الحكايات جمال الدين محمد عوفى، گرشسب نامه اسدى طوسى، تفسير مدارك قاضى شهاب الدين، مسالك الممالك، رساله صيديه، عجائب البلدان ملا على قوشچى، رساله هيات ملا قوشچى، قصص الانبيا، عجائب البلدان محمد زكريا قزوينى، شجرة السعادة محمد بن محمد، تاريخ معجم البلدان ياقوت حموى، جام جهان نما، رساله

شاه جمال‌الدین انجو، تاریخ اسکندری، تاریخ بیهقی ابوالحسن علی بن شمس‌الاسلام بیهقی، ترجمه تاریخ یمنی، رساله سوال و جواب وهب بن منیر، ترجمه تاریخ طبری محمد بلعمی، ابناء العمر شیخ شهاب‌الدین احمد بن علی بن محمد المشهور به ابن حجر عسقلانی، تاریخ بهادر شاهی، رساله فلاحه.

در بحیره بعضی جاها اشتباهات وجود دارند، ممکن است این اشتباهات کاتب باشد مانند یک جا کیلوکهری (که درست املا است) و جای دیگر کیلوکهری، همین طور گاهی ایتمرکجهن استن ولی در تاریخ فیروز شاهی ایتر کهچن است^۱. باشتن جایی در بیهق سبزواری است ولی مؤلف معین برای این معنی واژه باشتین آورده است. همین طور در بحیره قومش با شین معجمه است ولی در فرهنگ معین قومس با سین بی نقطه آمده است. در بحیره عبارات عربی هم دیده می‌شوند. جا به جا برای شهادت اشعار فارسی آورده است، پس همین است که این کتاب تاریخی بعضی شهرهای فارسی را محفوظ نگاه داشته است.

حقیقت این است که فزونی یک کتاب را با مهارت تمام به تکمیل رسانید و روش جداگانه در نگارش این تاریخ به کار برده. وی تمام نکته‌هایی که برای تحقیق لازم است در نظر داشته و در تلاش و سعی نکات ظریف هیچ دقیقه فرو گذاشت نکرده. خود مؤلف برای بحیره گفته است:

آنچه در ادراک ننگجد هم اوست و آنچه در اعمال نسنجد هم اوست^۲

این کتاب بسیار ضخیم است و دارای ۶۵۷ صفحه. هر صفحه ۳۲ سطر دارد. سائز رحلی. بحیره در زبان ساده، سلیس و روان نوشته شده است. نسخه خطی بحیره کمیاب هست. راقم از بعضی از مورخان شهیر هند درباره تاریخ بحیره و فزونی استرآبادی پرس و جو کردم ولی هیچ یک درباره آن مطلع نبودند. چندین سال پیش یک نسخه چاپی به پروفیسور نذیر احمد به دست یک دوست از ایران دریافت شده ولی حسن اتفاق این که در علی‌گره کسی از وی گرفته و پس نداده. پروفیسور نذیر احمد مقاله‌ای

۱. تاریخ فیروز شاهی، ص ۱۹۳.

۲. تاریخ بحیره، ص ۴.

به عنوان «فزونی استرآبادی» در زبان اردو نوشته که در مجله اورینتل کالج میگزین، ج ۵، ش ۱، منتشر شده. در سال ۲۰۰۳ م اتفاقاً نسخه‌ای منتشر شده بحیره از یک کتابفروش ایران به دست راقم رسید. کتاب چاپی که در دست بنده هست به کمک نسخه منحصراً به فرد در دوره احمد شاه قاجار در ماه شوال‌المکرم سال ۱۳۲۸ خورشیدی آقا شیخ عبدالکریم واعظ مؤسس مدرسه مقدسه معارف اسلامیه در دارالخلاف تهران در مطبع استاد الماهر میرزا امان‌الله به چاپ رسانید. بر صفحه اول کتاب اطلاعی درج است:

شاه احمد که تا بجاست جهان سگّه دین به نام وی باشد

هو الله العزیز

”در عهد گردون مهد سلطان مهر اکلیل و خاقان جلیل نبیل شهریار فلک خرگار و تاجدار فلک سپاه بخشنده بی‌دریغ خداوند نگین و یتع مفخر خواقین دوران و مهتر سلاطین ایران شاهنشاه کامیاب کامگار السلطان احمد شاه قاجار حسب‌الامر جناب مستطاب قدوة‌الواعظین و المحققین و برهان‌الناطقین و المتکلمین الموبد من الله العلیم آقا شیخ عبدالکریم واعظ و مؤسس مدرسه مقدسه معارف اسلامیه در دارالخلافه طهران در مطبعه استاد الماهیر میرزا امان الله صورت انطباع پذیرفت. فی شهر شوال‌المکرم ۱۳۲۸ هـ

با سکندر برابرش نکنم که سکندر غلام وی باشد^۱“

آقای شیخ عبدالکریم درباره چاپ کتاب در آخر کتاب نوشته:

”فرقه ناجیه وطن‌پرستان ایران مایل و راغب به قرأت تواریخ و سیر پشینیان گردیده لهذا به معاضدت جناب شیخ عباس علی واعظ و جناب آقا سید اسدالله روضه‌خوان و جناب آقا میرزا محمد ابراهیم صراف و فقه‌الله شروع در طبع این کتاب مستطاب نموده که واقعاً بحری است زخار و لؤلؤیی است آبدار کلماتش چون در خوشاب بل چون اکسیر کمیاب و همه اولوالالباب از آن کامیاب که چشم اهل بینش در خاکدان دنیا این چنین تاریخ مجموعی ندیده و گوش اهل دانش در هیچ زبانی این چنین بیان

۱. تاریخ بحیره، ص ۱.

محمودی نشینیده. من بسر منزل عنقا نه به خود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم و با انحصار نسخه نهایت جدوجهد در تصحیح به عمل آمده و به غایت مشکله‌اش در حاشیه ترجمه شده تا ناظرین هنگام مطالعه به زحمت نیفتند و علاوه بر این چون فهرست کافی وافی نداشت در کمال دقت فهرست نموده که معادل دو جزو در آخر کتاب ترسیم یافته تا ارباب دانش بدون هیچ تکلف از مطالبش محظوظ گردند. والله الموفق علی اتمامه.

کاتب میرزا نعمت‌الله روز سه‌شنبه در ماه شعبان ۱۳۲۸ ش کتابت را به تکمیل رسانید و آن چاپ شده و فهرست آن در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ به اتمام رسید پس این فهرست بعد از چاپ اضافه شده است.

دومین تألیف فزونی «فتوحات عادل‌شاهی» است. وی در مدت چهار سال به نوشتن کتاب مشغول بود و در بین سال ۱۰۵۰ هـ/ ۱۶۴۰ م - ۱۰۵۵ هـ/ ۱۶۴۵ م آن را نوشته شده است. وقتی که در سال ۱۰۵۰ هـ بعد از سفر حج به بیجاپور رسید، محمد عادل‌شاه بر تخت بیجاپور جلوس داشت. چون این کتاب به نام آن شاه نوشته پس با دلگرمی خیر مقدم مؤلف و کتاب هردو شده. در این کتاب احوال چهار تا بادشاه به اختصار و درباره ابراهیم عادل‌شاه ثانی و محمد عادل شاه به تفصیل نوشته است. این کتاب شش باب منقسم است و هر یک باب به نام هر یک از عادل‌شاهیان مختص گردیده است.

باب اول: یوسف عادل‌شاه

باب دوم: اسماعیل عادل‌شاه

باب سوم: ابراهیم عادل‌شاه

باب چهارم: علی عادل‌شاه

باب پنجم: ابراهیم عادل‌شاه

باب ششم: محمد عادل‌شاه

فزونی در این کتاب از کتاب‌های مختلف اطلاعات وافر درباره بانی این خانواده که یوسف عادل‌شاه است، بهم‌رسانیده. یوسف پسر کوچکی سلطان سلیمان بوده. او بعد از برادر بزرگ سلیم ثانی بر تخت سلطنت جلوس کرد و بعداً او را مخفیانه از سلطنت

بیرون کردند و بعد از چند سال وی را در ۸۸۰ ه. به بیدر بردند. بر اختتام باب پنجم برای فزونی که به دربار ابراهیم عادل‌شاه ثانی منسلک بود حکم‌نامه‌ها دستیاب می‌شوند و بر آستر بدرقه (صحافی) عبارت ذیل مندرج است:

کر: ”باک تھاب کی طرف سے John Macdonald Kinneir“

“فزونی ذرہ احقر بناهایی که اکبر شاه در اله‌آباد ساخته به نظر درآورده و بناهای آگره، دهلی و لاهور را دیده”!

نسخ خطی این تألیف فزونی هم مانند بحیره کمیاب است. دو تا نسخه در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود و درباره آن در فهرست مخطوطات فارسی، ریو، ج اول^۲ درج است و درباره فزونی این اطلاع هم نوشته است که وی تا سال ۱۰۵۴ ه. به قید حیات بود. نسخه اول ۴۰۵ ورق، هر ورق ۱۶ سطر دارد، خط خوش نستعلیق و خوانا و نوشته قرن هیدهم هجری، صفحه اول نسخه دوم موجود نیست و فزونی بر صفحه دوم این طور آغاز می‌کند:

”رموز دانایان سرکار آگاهی و دقیقه‌شناسان“

۱۷۵ ورق و هر ورق ۱۵ سطر دارد. خط نسخ و نوشته قرن نوزدهم هجری است. فزونی شاعر هم بود و او شاعری را از همان زمان آغاز کرد که در استرآباد در وطن خود بود ولی متأسفانه نمونه بیشتری درباره شاعری وی به دست ما نمی‌رسد. در تذکره عرفات‌العاشقین فقط سه تا شعر موجود است و مصرعه اول بیت سوم خوانده نشده است:

پروانه صفت دشمن بال و پر خویشم پیوسته طپان بر سر خاکستر خویشم^۳
کی برم هوا داغ است که چون تیغ سر تا قدم آراسته چون جوهر خویشم
یک لحظه که در تربیت اختر خویشم^۴

۱. فتوحات، ص ۱۵۷.

۲. ریو، ص ۳۱۷-۳۱۸.

۳. فقط بیت اول فزونی در تذکره ریاض‌الشعرا، ص ۴۹۲؛ نشتر عشق، ج ۳، ص ۱۱۵۱؛ صبح گلشن،

ص ۳۱۷ نقل شده است.

۴. عرفات‌العاشقین، ورق ۵۶۶.

در تذکره میخانه عبدالنبی ساقی نامه فزونی دریافت می شود. آن ساقی نامه ۸۹ بیت دارد و درباره شعر وی نوشته است که:

”بعضی از اشعار او خالی از حالتی و رتبه نیست. منظومات کم دارد.“

این ساقی نامه یادگار سال ۱۰۰۷ هـ/ ۱۵۹۸ م هست و احتمال قوی است که فزونی وقت فتح خراسان در مدح شاه عباس در نگارش آورده است، اگرچه شرف قدم بوسی شاه عباس حاصل نشده بود. به طور نمونه چند بیت از ساقی نامه در ذیل نقل می گردد:

بده ساقی آن جام بر آتشم که بر یاد جم جاه عادل کشم
 خداوند شمشیر و جام سریر چو آبا و اجداد آفاق گیر
 خدنگش رگ جان خصمان گرفت به یک حمله تیغش خراسان گرفت
 سرافراز شاهان شه دین پناه شه عالی اندیش عباس شاه
 فزونی دعا گوی این شهریار مبادش جز این در جهان هیچ کار^۱

هر قدری که در این مقاله برای فزونی نوشته شده، بسیار کم است ولی متأسفانه چون زیاد اطلاعات در تذکره ها و کتاب های دیگر دریافت نمی شود. پس بنده مجبور بودم که بر همین اکتفا کنم.

منابع

۱. ابوالفضل علامی، آئین اکبری، چاپ دهلی، ۱۲۷۳.
۲. اورینتل کالج میگزین، لاهور، پاکستان، ج ۵، ش ۱، مقاله پروفیسور نذیر احمد.
۳. بحیره، فزونی استرآبادی، شیخ عبدالکریم، مطبع میرزا امان الله، چاپ تهران، ۱۳۲۸ ش.
۴. تاریخ فیروز شاهی، ضیاءالدین برنی، تصحیح احمد علی مولوی، کلکته، ۱۹۰۹ م.
۵. تذکره میخانه، عبدالنبی فخرالزمانی، چاپ لاهور، ۱۹۲۶؛ نسخ خطی در مولانا آزاد لائبریری، دانشگاه اسلامی، علی گره، سال کتابت ۱۰۳۶.
۶. توزک جهانگیری، تصحیح سرسید احمد خان، چاپ علی گره، ۱۸۹۴ م.

۱. تذکره میخانه، ص ۴۴۸-۴۴۹.

۷. ریاض‌الشعرا، واله داغستانی، تصحیح پروفیسور شریف حسین قاسمی، کتابخانہ رضا، رامپور، ۲۰۰۱ م.
۸. شیخ‌الطایفه پروفیسور نذیر احمد، تألیف پروفیسور ریحانہ خاتون، بخش فارسی، دانشگاه دہلی، ۲۰۱۰ م.
۹. عرفات‌العاشقین، تقی اوحدی اصفہانی، نسخہ خطی اورینٹل پبلک لائبریری، بانکی پور، پتنہ، بہار.
۱۰. فرہنگ فارسی، دکتر محمد معین، مؤسسہ انتشارات امیر کبیر، چاپخانہ سپہر، تہران، ۱۳۷۱ ش.
۱۱. فہرست نسخ خطی موزہ بریتانیا، مرتبہ ریو، لندن، ج اول، ۱۸۷۹ م.
۱۲. کاروان ہند، احمد گلچین معانی، مؤسسہ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشہد، ۱۳۶۹ ش.
۱۳. لغات کشوری، سید تصدق حسین، مطبع نول‌کشور، لکھنؤ، ۱۹۹۴ م.
۱۴. لغت‌نامہ دہخدا، چاپخانہ مجلس، تہران، ۱۳۳۰ ش.
۱۵. نشتر عشق، حسین قلی خان عظیم‌آبادی.